

## Litany to the sun

### Suhravardī and Āḍar Kēvān

Here is the Litany to the sun written by Suhravardī (twelfth century) who was the founder of the Illuminative (Oriental) School.<sup>1</sup> It was translated by Āḍar Kēvān (sixteenth-early seventeenth century) who immigrated to India (Patna in Bihar) to escape from the persecution of Islam (Safavid period) and became the founder of a new school which was inspired by the philosophy of Light of Suhravardī. The adherents of this school considered themselves as **Pārsī Āḍarī**, lit. 'Persian, Fiery'. Āḍar Kēvān developed a mystical doctrine that he at best expounded in his book, the *Dasātīr*. He ascribed this litany to the legendary hero Taxma Urupī<sup>2</sup>:

هورخش کبیر للسهروردی

نامهء و خشور تهمورس

بسم الله القادر

فه شید دوما مزدام

به نام توانا یزدان

اهلا بالخی الناطق النور،

فروناری فه فرویاد آشتار آشپارام

خوشی و خرمی و شادی به زنده خردی پاینده شیدان

والشخص الاظهر، والكوكب الازهر،

<sup>1</sup> . The Arabic text has been published by Mo'in:

م. معین، "حکمت اشراق و فرهنگ ایران"، مجموعهء مقالات، ۱، تهران، ۱۳۶۴، ۳۷۹-۴۵۸، ۴۱۰-۴۱۲.

See also R. Asha & Zeinab Zaza, « Une prière au soleil », *Dabireh*, 1, 1991, 6-10.

<sup>2</sup> . *The Desatir or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets*, Mulla Firuz bin Kaus, 1, Bombay, 1818, 129-137. See Ms (Mulla Feroze Library), R 26, 57-66:

پاک خورده اوستا. نیایشنامهء دساتیر (این نسخهء خورده از ذال بهائی ابن دارابی بن جی اومریگر است).

About this book see Sheriarji Dadhabhai Bharucha, *The Dasâtîr*, Bombay, 1907.

## فرنساج فرنشاجتر و فرتوش فرنوشر

كس پیداتر پدیدتر (روشنتر)، و اختر و ستاره شكفته تر واشده تر،

سلام الله تعالى عليك و تحياته وبركاته.

فرسام پم ارجم و فرشامان مزدان و ترسامانش.

دروود بر تو و زندشهای یزدان و فرخیهایش.

ایها النیر الاعظم، والسیار الاشرف، الطالع (د. الطائع) لمبدعه،

هی اریخام فریخامتر و زشنده هرموده در فرندام هزمیلاد ورنود

ای روشنگرِ بزرگتر، و گردنده ستوده و خجسته و همایونتر، تابنده از آفریننده ایمایه و  
دمانکشِ خود]

المتحرک فی عشق جلال بارئه،

چمرنده دم سورام هورام لاوگر آب

گردنده در فزون مهرِ سترکش آفریننده، خود

بحرکة فلکة (د. فلکیة)، المتبری عن قبول الخرق والکون والفساد والحركة المستقیمة.

فه سرچم فرچم نودککه ک هرچم اسپ هز چمیدن فرام و هرام و نرام و سرچم شیام

به گردشِ سپهرِ خود، که پاک است از پذیرفتن، گشوده شدن و پاره گشتن و تازه پیکر گرفتن  
و کهنه پیکر گذاشتن و گردشِ راستِ ناچرخِی.

انت هورخش الشدید الغالب، قاهر الغسق،

ارجهی هور زافسای هور افشای اشسار آسشار

توئی هورِ رخشنده سخت چیره، کی شکننده تیرگی،

رئیس العالم، ملک الملائکة،

فرانور فراتور فرایور فرپوران

سر و سرورِ جهان، پادشاهِ ستارگان و شاهِ اختران،

سید الاشخاص العلویة،

سرجام سرجامان هرچامی

بزرگِ کسانِ برین و بالایی،

فاعل النهار بامر الله،

بشتار نسیار فه سمیار فریار

کننده و کرده روز به گفت و پرمان ایزد بلند،

مالک رقاب الانوار المتحسدین

ککلیاس ککلتاسان شهراسان سهراسانیا

دارنده و دارای گردنان شیدان تناندار و پیکرانیا

بحول الله المطاع، الحرم المنیر الباهی الزاهر،

پهراد بهراد فرداد و رزاد نیزاد نیراد

فزایاد یزدان پرمانده، تن شیدانی کیشمند شکفاننده،

العالم الحکیم الفاضل، اکبر اولاد القدیس (ن. قدس) من الاضواء المتحجمین،

فرزاد و فرداد فرساد و فرشاد در مرزادان زاداد هر مزادان تمرادان

دانا و فرزانه فزون، و بزرگتر پورانان و زادگان پاک بیآلایش از فروغان سنگینان،

خلیفة نور النور فی عالم الاجرام،

سمساش شمساش شمساش دم ورتاس ارتاسان

پیره شید شید در جهان تنان،

نورک من نور ینتهی الی نوره، وقهرک من قهر ینتهی الی قهره.

شمساش ارجم هر شمساش شمسام ویراسپ تور ککیارچ هو

شید تو از شید کرانگیر است سوی گیش وچیری او [که کیی و چیری خدا باشد و کشاک

رونده است سوی شید شید].

انت مثل لکریائه،

ارجهی فرتوزاه هزدازهو

توئی نمودی از بزرگی او [که ایزد باشد].

واتموزج من اتموزجات بهائه،

فردازی هر فردازان بردارش

نمونه از نمونههای فروغش،

وحجته علی عباده.

فربادهویی پم ورنادانش

نخشه، اوئی بر بندگانش.

من اعطيته من نورک فی الاجسام اضاء،

هام شنج را ککه زاد رامیده ارجم راهو فرسارت دم هرساران هنگار نرسانیدن

آن کس را که بخشیده ترا او شیدت در تنان هنگام روشن کردن،

ومن اسعدته

هام شنج را ککه فراشید ارجم راهو

آن کس را که یآوری کرد و خجستگی داد ترا او

بقوة الله سعد. تعطى الكواكب نورک،

فه فرتار فریار فراشیدیار و شده می همونی فراپوران را فرسارت

به نیروی یزدان نیکبخت و خجسته و فرخ گشته. می بخشی ستارگان را شیدت،

ولا تأخذ منها، ونكسوها البهاء والاشراق.

و له می ویری هز هوها سرمال آفسال و تمسال

و نه می گیری از آنها، جامه، روشنی و تاب.

سبحان من ضوءک (ن. ضلوك) و نورک،

چندم اسپ هانکیش که فیروزیدت و کیموزیدت

بزرگ است آن کس که نگاشتت و نگارید و پیکرید ترا و افروخت و شیدید ترا.

ومن شوق جلاله (ن. شرف جلاله) سیرک

دم هارشاد رامیادش همیدت

در شادخواست بزرگی و گیش گردانیدت

وفی الفلک الرابع دورک (ن. نورک)،

دم هرسم فرسم بنوریدت

در آسمان چهارم جا دادت،

وفی وسط نظام الكل قررک.

دم رامزاد رادرام وارسیردانیدت

در میان ارایش داد (آرامش داد) آرامانیدت.

اسألک ایها الاب القديس،

می شرم هزت هی ککازرام ککرامی  
می خواهم از تو ای پدر خدیو بزرگی،

صاحب السلاطة والهيبة، کامل القوى،

سمرام جمرامی و مرام زمرام راسرامان  
خداوند تندی و بینش، رسانیروان،

علة تعاقب الجديدين وتتابع الفصول.

ککیورام فروز زام جرامیان وسیرامنده نوشرامان  
بهره بود بازگشت تازگان و پیداکننده گشادهنگامان [که چهار هنگام باشد].

ان تسأل باسط ضوء نفسک الناطقة الشارقة

ککپشاری فه سد رامجی نیر شمramت ککه فرزامنده اسپ  
که خواهی به میانجی فروغ روان یابنده ات که تابنده است

اباک

وعلتک و معشوقک

هز پوشرامت و جیشرامت  
از بهره بودت و دوستداشته ات

ومبدأ حرکتک الذی انت ظله و طلسمه

و چندرام رودرامت هانکه ارجهی سورزام هو و نوازش  
و آغازجای گردش و جنبشت آن که توئی سایه او و فریبگه او

و جميع الانوار القاهرة <و>العقول المجردة

و هز شیدرام لرامان کید رامنده ککه سر و درمان سیام رامند  
و از همه شیدان کینده و چیرنده که خردان آزادند

ليسألوا السؤال اللائق بعالم السرمد البريء عن (ن. من) التغيير والتجدد

ککپشارند شاریدن تام رام فه فردرام جادرام دادرام هزرامیدن وزرامیدن  
که خواهند و گویند خواستن و گفتن درخورد و سزا به جهان بوباش ویژه و پاک از گشت و  
گردش و نوی و تازگی و میدان و جزیدن

اباهم (ن. من آباهم) وعلتهم

هز پوشرام هیشام و جیشرام هیشام

از پدرِ خدیوِ ایشان و بهره بودِ ایشان،

ومعشوقهم،

النور الاقرب، المبدع الاشرف، عقل الكل، المعلول الاعظم الاول،

هودرام داجرامتر میلرام رادرامتر یادرام هامرام زرامیده پرنوز رامتر خرم

شیدِ نزدیکتر، آفریده، بیمایه و دمانکش ستودهتر، خردِ همه، پدیدآمده، بزرگترِ نخست،

لیسأل هو هكذا الهه (ن. الهته) واله الآلهه،

که شارد هورام چمرامین هز تارامش و تارام تارامان

که خواهد و گوید او چنین از پرستشسزاش و پرستشسزای پرستشسزایان،

منتهی العلل، اول الاوائل، ناظم العوالم،

آبرام جیشرامان رازرام جانرام شادرام

کرانِ بهره بودان، خدیوِ پیوندآرای گیتیها،

مبدع الكل، القيوم،

ابرام هامرام خادرام

کرانِ همه، برپادارنده،

نور النور، اله کل عقل ونفس وجسم اثیری وعنصری و بسیط ومركب،

هورام هورام تازرام هارام یادرام و زاجرام و زادرام تیسیم رامی و دوشرامی و ککاشرام و خامرام

شیدِ شید، پرستشسزای همه خرد و روان و تنِ آسمانی و آخشیجی و ناپیوسته و ناآمیخته و

پیوسته و آمیخته،

على النظام الاتم الاكمل،

پم رادرام رنگرامتر

بر پیوندآرای رساتر،

الله الوحيد، واجب الوجود من سلطانه

مزدارام خرمرام تادرام که یادرام اسپ ساجرام هو

یزدانِ یکانه، هرآینه هستی که گرامی است شاهیِ او

(ثم يسأل حاجته مثل ان يقول)

ان ينور نفسى باللوامع القدسية والعلوم الالهية والفضائل العلوية

ك كه هونيورامد زاجرامم فه اودرامان ككامرامى وآسرامان تازرامى وجامران بازرامى  
كه او شيداند و فروزاند روانم به تابشهاى پاكي و ويژى و دانشهاى پرستشسزايى و خوبىهاى  
بروفرازى

ويجعلنى من المشتاقين اليه

و كمدم هز سورزامان سايش

و كندم از بسخواهندگان و دوستدارانِ سويش

ويصمتمى عن الآفات النفسية والبدنية

و سامرامدم هز بادران زاجرامى و زنجرامى

و نكه دارد و پاس دارد مرا از آگفتها و آسيبهاى روانى و تنى

و هنگرامدم چم فرماد هوراد و فرداد

و فيروزي دهدم چون گروهِ شيد و تاب

وان يكرمنى فى الدنيا والآخرة.

و وزد هيشام را و نورد هيشام را و ارسم راداتورادتراج.

و همايون كند و فرخ گرداند ايشان را و پاك و ويژه سازد ايشان را و ما را تا جاويد چنين.

*In the name of the Almighty*

*Welcome to the living and rational, most luminous (of Light), most  
manifest of Persons, and most brilliant of Stars, the peace of God be  
on thee, and His salutation, and His blessing!*

*O Thou sublime luminary, most august of Planets, rising according  
to his Establisher, moving in the love of the glory of his Creator by the  
movement of his sphere, free from subjection to tear, generation,  
corruption, and straight movement!*

*Thou O Hvarxš (= sun), firm, victorious, having a strong hold  
over darkness, master of the world, king of angels, lord of beings  
above, maker of the day according to the command of God, seigneur of  
the incarnate lights by the subjugating power of God, the illuminating*

*body, radiant and brilliant, the savant, wise and virtuous, the elder of the sacrosanct children from among the materialized luminescences, the representative of the Light of lights in the world of (celestial) bodies!*

*Thy light comes from a light which ends in His Light, and thy dominating force come from a force which ends in His Force.*

*Thou art an image of His greatness, a model from among the models of His radiant beauty, a proof of Him for His servants.*

*The body on which thou bestowest thy light radiatest, and the one to whom thou givest fortune, by the power of God, becomes Fortunate.*

*Thou offerst the stars thy light, and thou takest not from them, and thou wrapest in (the garment of) beauty and illumination. Glory to Him who gave thy glare and light, who made thee move forward out of the passion of His glory, who made thee revolve in the fourth sphere, and made thee abide in the midst of universal system.*

*I implore thee, O sacrosanct Father, holder of authority and majesty, omnipotent, cause of the succession of day and night and the alternation of seasons, to ask through the glare of thy rational and illuminating soul, from Him, thy father, thy cause, the object of thy love, the origin of thy motion, Him whose shadow and talisman thou art, and from all the dominating lights and abstract intelligences, that they may ask in a manner worthy of the world of eternity, which is free from change and renewal, of their Father, their cause and beloved, the nearest light, the most august of established beings, the universal intelligence, mightiest of primal effects, that he would ask, in this sort, of his God, God of gods, the final gods, First of firsts, the organizer of worlds, the establisher of the Universe, the subsisting, Light of lights, God of every intelligence, every soul, and every body, whether etheric or elementary, simple or compounded, according to the most perfect Order, the unique god, necessary being (= self-existent) through his sovereignty, [then he makes his request, saying, for example:]*

*That he would illuminate my soul with sacrosanct lightning, divine sciences, and transcendental virtues, and make me one of those who long for Him, and make me inaccessible to the calamities whether of soul or body, and give me generously in the material world as well as in the next world.*

(Raham Asha)